



خواجہ خواجگان عبدالخالق غجدوانی

تحقیق و تصحیح

مریم حسینی

با همکاری

محمود علیزادہ کاشانی





- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
موضوع
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
یادداشت
یادداشت
عنوان دیگر
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیوبی
شماره کتابشناسی ملی
- حسینی، مریم، ۱۳۴۱-
خواجۀ خواجگان عبدالخالق غجدوانی: مروری بر زندگی و آثار، همراه با تصحیح رساله‌های
وصایا و صاحبیه از غجدوانی و شرح وصایا از فضل‌الله بن روزبهان خنجی / تحقیق و تصحیح
دکتر مریم حسینی؛ با همکاری محمود علیزاده کاشانی.
تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن، ۱۴۰۱.
۲۹۷ ص.
مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار؛ شماره ۳۰۷.
گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۱۱۱.
۳۴-۳۴-۵-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸
فیپا.
کتابنامه: ص. ۲۸۵-۲۹۴.
نمایه.
مروری بر زندگی و آثار، همراه با تصحیح رساله‌های وصایا و صاحبیه از غجدوانی
و شرح وصایا از فضل‌الله بن روزبهان خنجی.
غجدوانی، عبدالخالق بن عبدالجمیل، ۱۶۱۷ ق.
نقشبندیه -- سرگذشتنامه
Biography -- Naqshbandiyeh
علیزاده کاشانی، محمود، ۱۳۳۳-
BP۲۹۳/۲۴
۲۹۷/۸۸۷
۸۷۲۸۲۱۹

خواجه خواجگان عبدالخالق غجدوانی



مروری بر زندگی و آثار
همراه با تصحیح رساله‌های وصایا و صاحبیه از غجدوانی
و شرح وصایا از فضل الله بن روزبهان خنجی

تحقیق و تصحیح



دکتر مریم حسینی

با همکاری



محمود علیزاده کاشانی



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۱۱]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبابی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



خواجۀ خواجهگان عبدالخالق غجدوانی

مروری بر زندگی و آثار
همراه با تصحیح رساله‌های وصایا و صاحبیه از غجدوانی
و شرح وصایا از فضل الله بن روزبهان خنجی



تحقیق و تصحیح دکتر مریم حسینی (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء)
با همکاری محمود علیزاده کاشانی
گرافیسٲ، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر
حروفچین و صفحه‌آرا مریم ترکاشوند
ویرایش دفتر نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
لیتوگرافی صدف
چاپ متن آزاده
صحافی حقیقت
تیراژ ۲۲۰۰ نسخه
چاپ اول ۱۴۰۱

ناشر انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف‌نسب، کوی دبیرسیاقی (لادن)، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)
سید محمود دعایی (نایب رئیس شورا) - دکتر احمد میر بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدي (خزانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منسوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه‌ای است که برای پست و غیره تحمیل می‌شود. در کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقیبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقیبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولید است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

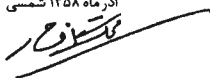
هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هریک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی
آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی



تکمله سوم

کتابی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صددرصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته، کتابی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبدا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

تکمله و تبصره



یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزله باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاز و هوجی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون‌توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسأله ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.

با گرامیداشت یاد سعید نفیسی استاد استادان



فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۷
مقدمه.....	۲۱
بخارا سرزمین خواجهگان و نقشبندیه.....	۲۳
خواجه یوسف همدانی.....	۳۳
خواجه عبدالخالق غجدوانی.....	۵۳
درباره رساله مقامات خواجه یوسف همدانی (صاحبه).....	۹۳
مقدمه‌ای بر شرح وصایای غجدوانی.....	۱۱۷
وصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی.....	۱۳۳
شرح وصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی از فضل‌الله بن روزبهان خنجی.....	۱۴۱
مقامات خواجه یوسف همدانی مشهور به صاحبه.....	۱۹۵
تعلیقات.....	۲۲۵
شرح وصایا.....	۲۲۷
رساله صاحبه.....	۲۴۷

فهرست‌ها	۲۶۳
آیات	۲۶۵
احادیث و روایات	۲۶۷
نام‌ها	۲۶۹
جای‌ها	۲۷۳
کتاب‌ها	۲۷۵
واژه‌های شرح و صایا	۲۷۷
واژه‌های رساله صاحبه	۲۸۱
کتابنامه	۲۸۵

پیشگفتار

در قرن ششم دو تن از بزرگ‌ترین مشایخ صوفیه در ناحیه ماوراءالنهر، که بخشی از آسیای مرکزی امروزی را دربردارد، می‌زیستند؛ شیخ یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ق.) در مرو، و شیخ نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۷ق.) در خوارزم، که به داشتن خانقاه و تربیت شاگردان و مریدان بسیار شهرت داشتند. پس از نجم‌الدین کبری مریدان وی چون مجدالدین بغدادی و نجم‌الدین رازی و سعدالدین حمویه، که هریک خود شاهبازی در آسمان طریقت بود، روش و سلوک نجم‌الدین کبری را پیش گرفتند و به تدریج سلسله کبرویه در قرن‌های هفتم و هشتم شکل گرفت و ادامه یافت. در میانه قرن ششم طریقتی با نام خواجگان در ناحیه بخارا پدید آمد که پیر ایشان خواجه عبدالخالق غجدوانی (م. ۵۷۵ق.) بود. این مشایخ، خواجه عبدالخالق را مرید یوسف همدانی قلمداد کردند و بدین ترتیب طریقت خود را دنباله طریق پیران خراسان چون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و ابوعلی فارمدی (۴۰۷-۴۷۷ق.) دانستند. در طول قرن هشتم با حضور بهاء‌الدین نقشبند (۷۱۸-۷۹۱ق.) سلسله نقشبندیه شکل گرفت و بهاء‌الدین که خود از تربیت دو تن از خواجگان یعنی خواجه باباسماسی (م. ۷۵۵ق.) و خواجه امیر کلال (م. ۷۷۲ق.) برخوردار شده بود خود را مرید عبدالخالق غجدوانی پیر خواجگان نامید که بیش از صد و پنجاه سال از مرگ او گذشته بود. بدین ترتیب پیوندی میان طریقت خواجگان و سلسله نقشبندیه برقرار شد و پیران نقشبندی نیز، در پیروی طریقت

بهاءالدین، که خود را برخوردار از انفاس روحانی غجدوانی می‌دانست، خود را از خلفای یوسف همدانی به شمار آوردند و از آن طریق سند خرقه و سَبَق ذکر خود را به مشایخ بزرگ خراسان رساندند.

این کتاب دربارهٔ عبدالخالق غجدوانی و آثار وی است. عارف پارسایی که حلقهٔ واسط میان طریقت خواجگان و خواجه یوسف همدانی و پیران خراسان است. در تمام منابع مربوط به سلسلهٔ خواجگان که در نواحی فرارودان نگاشته شده، و منابع مربوط به سلسلهٔ نقشبندیه از نواحی کاشغر و ترکستان چین تا غربی‌ترین نواحی آناتولی، نام وی به‌عنوان سرسلسلهٔ خواجگان و پیر روحانی بهاءالدین نقشبند ثبت شده است. عارفی که اطلاعات ما در منابع تاریخی در مورد او بسیار ناچیز است، ولی در آثار پیروان طریقت خواجگان و نقشبندیه و مقاماتی که دربارهٔ وی نوشته شده حکایت‌های بسیار به او نسبت داده شده و آثاری به وی منتسب است. عارفی که حتی در مورد سالیان زیست او اختلاف وجود دارد و تاریخ وفاتش را از ۵۷۵ تا ۶۱۸ ق. ذکر کرده‌اند.

اختلاف وی که خود را به او نسبت داده‌اند سلسلهٔ طریقت وی را از طریق یوسف همدانی به ابوعلی فارمدی و ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی و امام جعفر صادق^(ع) و ابوبکر و پیامبر^(ص) می‌رسانند. ایجاد هشت اصل از اصول طریقت نقشبندی به وی نسبت داده شده است. کهن‌ترین منابع سلسلهٔ خواجگان وی را عارفی گریزان از خلق و محو در حق می‌نمایاند. در وصایای منتسب به وی هم خود او مریدان را از اختلاط با جماعت پرهیز داده و به ذکر خفی ترغیب کرده است. با این همه بهاءالدین نقشبند واضع یکی از مهم‌ترین سلسله‌ها و طریقت‌های عرفانی مسلمانان جهان سلسلهٔ خود را به وی می‌رساند و او را پیر روحانی خود می‌داند.

در این کتاب مقدمه‌ای مبسوط دربارهٔ سرزمین بخارا، سرزمین خواجگان و نقشبندیه، آمده است. سپس خواجه یوسف همدانی که نقطهٔ پیوند خواجگان با پیران خراسان و سلسلهٔ الذهب است معرفی می‌گردد، و دربارهٔ مقامات وی که

نگارش آن را به غجدوانی نسبت می‌دهند بحث می‌شود. پژوهشی گسترده در مورد عبدالخالق غجدوانی و سلسله خواجهگان در این کتاب بر اساس کهن‌ترین منابع انجام یافته است که بسیاری از مکتومات در مورد او و زنجیره‌های جانشینی پیش و پس از وی را آشکار می‌کند.

متن وصایا و رساله مقامات خواجه یوسف همدانی مشهور به صاحبیه از عبدالخالق غجدوانی و رساله شرح وصایای غجدوانی از فضل‌الله بن روزبهان خنجی با استفاده از دست‌نویس‌های کهن این آثار تصحیح شده است. پیش از این سعید نفیسی در سال ۱۳۳۲ رساله مقامات خواجه یوسف همدانی (صاحبیه) را برای نخستین بار معرفی و منتشر کرده بود. در کتاب حاضر با عنایت به نسخه‌های دیگری این اثر دوباره تصحیح و منتشر شده و تعلیقات و فهرست‌هایی برای آن تهیه شده است. متن شرح وصایای فضل‌الله بن روزبهان برای نخستین بار است که تصحیح و ارائه می‌شود. پیش از این اغلب پژوهشگرانی که در زمینه آثار فضل‌الله بن روزبهان خنجی مطالعه کرده بودند از وجود چنین اثری خبر داده، ولی نسخه‌هایی از آن را نیافته بودند.

مقدمه

بخارا سرزمین خواجهگان و نقشبندیه

آن زمان که ابوبکر کلاباذی (م. ۳۸۵ق.) در کلاباذ بخارا در میانه قرن چهارم هجری کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف را نگاشت و پس از وی ابوبکر مستملی بخاری (م. ۴۳۴ق.)، از شاگردان مکتب وی، به نوشتن شرحی فارسی بر این کتاب مشغول شد بخارا مرکزی برای عاشقان معرفت و عرفان بود و تا سال‌ها پس از آن این موقعیت را حفظ کرد و کم‌کم به قبله نقشبندیان، یکی از مهم‌ترین سلسله‌های عرفانی ایران و جهان، تبدیل شد. عارفان و عابدان بسیاری از اقصای نقاط ایران و آناتولی به سوی این شهر شتافتند و آنجا را کعبه آمال خود یافتند. بخارا در کنار شهر سمرقند از کهن‌ترین باشیدنگاه‌های اهل معرفت بوده است و علما و حکمای بسیاری از این سرزمین برخاسته‌اند.

کتاب التعرف کلاباذی از نخستین دستینه‌های صوفیان بود که درباره آن گفته‌اند: لولا التعرف لما عرف التصوف. اگر کتاب تعرف نبود هیچ‌گاه تصوف شناخته نمی‌شد. و شرح مستملی بخاری نخستین متن عرفانی به زبان فارسی است که جای خود را در میان عارفان و عالمان باز کرده بود و در مجالس و محافل صوفیه به درس خوانده می‌شد. حکیم سنایی (م. ۵۲۹ق.) نام این کتاب را در کنار کتاب منهاج العابدین و احیاء علوم الدین غزالی (م. ۵۰۵ق.) می‌آورد و تأکید بر بسیار خواندن و مرور مکرر آن دارد:

تا چند همی خوانی منهاج به معراج احیاء علوم دین با شرح تعرف^۱ در دوران طلایی تمدن اسلامی همزمان با ظهور ابن سینا (م. ۴۱۶ ق.) بزرگ‌ترین دانشمند روزگار که از ده افشنه بخارا برآمده بود کلاباذی و دایره شاگردانش متمایل به علم دین و معرفت بودند و نخستین متون اصیل تصوف را از خود به جا گذاشتند.

از حدود نیمه قرن سوم ق. تا اوایل قرن پنجم دوره رونق شهر بخارا بود. پادشاهی سامانیان به پایتختی شهر بخارا روزگاری پرخصب و نعمت را برای مردمان این منطقه فراهم کرده بود که از قبل آن بزرگان علم و ادب و فرهنگ از این منطقه برخاستند.

«سلاطین سامانی در دوران قدرت خود بسیاری از آداب و رسوم دیرین ایرانیان را، که در خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده بود، بار دیگر احیاء کردند. به زبان فارسی و نظم و نثر علاقه فراوان نشان دادند و کتب گرانها و سودمندی نظیر تاریخ طبری و کلیله و دمنه عبدالله بن المقفع به دستور آنان ترجمه شد. علاوه بر این، سران حکومت با آزادمنشی و تسامح به ملل و مذاهب مختلف می نگریستند. چنان‌که در دربار آنان پیروان ادیان و مذاهب به آزادی زندگی و کار می کردند و هیچ کس در دوران سامانیان با تضییقاتی که بعدها در دوره غزنویان و سلجوقیان پدید آمد روبهرو نگردید، و این روش آزادمنشانه سران حکومت سامانی به رواج علم و ادب و فلسفه در آن روزگار کمک شایانی کرد. مقدسی در وصف دربار سامانیان چنین می نویسد: «واضح است در درباری که پادشاهان... همواره در اندیشه آن باشند که بر شمار دانشمندان بیفزایند تا چه حد مردان به سوی دانش می گرایند. یکی از آیین‌های دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را به زمین بوس خود و انمی داشتند... در حضور پادشاه دانشمندان مناظره می کردند و پادشاه خود در مناظره را می گشود... با زیردستان خود گشاده روی و مهربان بودند، و زرای ایشان به کارها می رسیدند، و چون کسی را برمی آوردند، با خود به خوان می نشاندند و با سفرا پرسش از مهمات می کردند و هرکس در بخارا در فقه و عفاف برتر از دیگران بود، وی را برمی کشیدند و از او رأی می جستند و کارها به قبول او می کردند»^۲.

برخلاف دوره‌های دیگر تاریخی که سراغ فرهنگ و ادب را فقط باید در میان

اشراف و خانواده‌های پادشاهی گرفت باید گفت رونق فرهنگی این دوره محدود به دربار نبود:

«ابوعلی سینا دوران کودکی خود را در پایان فرمانروایی سامانیان در بخارا گذرانید... بازار کتابفروشان بخارایی نظیر بود و در یکی از کتابفروشی‌ها وی نسخه‌هایی از تألیفات فارابی را به دست آورده که او را در فهم تعالیم ارسطو یاری کرده است. احتمالاً اغلب کتابفروشان آن دوره افراد باسوادی بودند، دکاکین آنها مرکز تجمع شعرا، فلاسفه، اطباء، منجمین، و افراد دیگری بود که برای بحث در آنجا گرد می‌آمدند. ابوعلی سینا در دوره امارت نوح بن منصور در بخارا می‌زیست و تحصیل می‌کرد. وی از خصوصیات کتابخانه سلطنتی و دقت و نظم که در آن به کار رفته است به نیکی یاد می‌کند... شاید چیزی که بیش از همه موجب شهرت بخارا گردید همان تعداد دانشمندانی بود که در بخارا گرد آمده بودند^۱».

به همین جهات جوینی در کتاب تاریخ جهانگشای در صفت شهر بخارا چنین آورده است:

«بخارا از بلاد شرقی قبه الاسلام است. در میان آن نواحی به مثابه مدینه السلام، سواد آن به بیاض نور علما و فقهاء آراسته و اطراف آن به طرف معالی پیراسته، و از قدیم باز در هر قرنی بخارا مجمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است^۲».

عارفان ساکن و مهاجر شهر بخارا در میانه قرن پنجم و ششم ق.

بخارا مشهور به علم و معرفت بود به همین جهت بسیاری از بزرگان از اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی به سوی این منطقه می‌شتافتند. پدر عبدالخالق غجدوانی (م. ۵۷۵ ق.)، عبدالجمیل، که از اهالی ملاطیه بود راهی ماوراءالنهر می‌شود و فرزندش عبدالخالق در ده غجدوان در نزدیکی بخارا به دنیا می‌آید. از سوی دیگر خبر داریم که یوسف همدانی (م. ۵۳۵ ق.) پس از تحصیل در بغداد راهی خراسان می‌شود و مدتی را در سمرقند و بخارا به سر می‌برد و به این ترتیب موجبات ملاقات وی با عبدالخالق غجدوانی و دسته‌ای دیگر از عارفان ماوراءالنهر فراهم می‌شود. یوسف همدانی در مرو رحل اقامت می‌افکند و بزرگان خراسان و ماوراءالنهر به

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲. تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۷۵-۷۶.

دیدارش می‌شتابند. از فرزندان خاندان‌های بزرگ بخارا حسن اندقی (م. ۵۵۲ق.) از مریدان برجسته یوسف همدانی و خلیفه نخست وی است که از قریه اندق، دهی در سه فرسنگی بخارا، بوده و خاندان اندقی همه عالمان دین بوده‌اند. عبدالکریم بن محمد سمعانی (۵۰۶-۵۶۲ق.) در کتاب انسب به ذکر برخی از افراد مهم این خاندان می‌پردازد و از ملاقاتش با حسن اندقی، مرید یوسف همدانی، یاد می‌کند که در خانقاه شیخ با وی دیدار کرده است.^۱

سمعانی از خواجه عبدالله برقی (م. ۵۵۵ق.) نیز یاد می‌کند و وی را از شهر خوارزم می‌داند که قبرش در بخارا بر سر تل شورستانی است نزدیک مزار شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی - رَحِمَهُمَا اللَّهُ تعالیٰ -^۲. دیگر مرید یوسف همدانی خواجه احمد یسوی (م. ۵۶۲ق.) از شهر یسی در ترکستان بوده و صاحب آیات و کرامات جلیله و مراتب و مقامات رفیع که به اشارت مرشد و پیر خود (باب ارسلان) پس از درگذشتش به بخارا رفته تا در خدمت و ملازمت یوسف همدانی باشد.^۳

اما خلفای عبدالخالق غجدوانی نیز همه از مردم بخارا بودند. خواجه احمد صدیق، خلیفه اول عبدالخالق، خواجه اولیاء کلان (کبیر)، که ظاهراً غجدوانی و صایا را برای وی به نگارش درآورده، خلیفه دوم وی، خواجه سلمان (سلیمان) کرمینی خلیفه سوم، و عارف ریوگری^۴ خلیفه چهارم عبدالخالق غجدوانی همگی از مردم بخارا یا روستاهای اطراف این شهر بوده‌اند.

سلسله خواجگان از طریق عارف ریوگری به محمود انجیرفغنی می‌رسد که مولدش انجیرفغنی دهی است در ولایت بخارا و خواجه علی رامیتی (م. ۷۱۵ق.) از ده رامیتن بخاراست و خواجه باباسماسی (م. ۷۵۵ق.) از ده سماسی بخارا و

۱. انسب ج ۱، ص ۳۶۳؛ نیز: رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۱۶.

۲. انسب ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ نیز: رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۱۵.

۳. رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۱۸.

۴. نام وی در برخی منابع ریوگری ضبط شده است. به‌رحال وی منسوب به ده ریوگر در نزدیکی شهر بخارا بوده است.

خواجه امیر کلال (۷۷۲ق.)، که افضل و اکمل همه خلفای باباسماسی است، از ده سوخاری از دیه‌های بخاراست و حضرت خواجه بهاءالدین محمد نقشبند سرسلسله نقشبندیان (۷۱۶-۷۹۱ق.) از دهی است بر یک فرسنگی شهر بخارا به نام قصر عارفان.

سلسله خواجهگان تا بهاءالدین نقشبند، سرسلسله نقشبندیه، همه از مردم بخارا و حوالی آن بوده‌اند. می‌توان ادعا کرد بخارا نه تنها به واسطه حضور سخنوران نویسندگان و دانشی مردان مأمّن بسیاری از بزرگان ادب و اندیشه و دانش بوده، از میانه قرن چهارم تا پایان قرن نهم ق. سرزمین پیران و مشایخ بزرگ تصوف نیز بوده و ولادت و وفات سرسلسله نقشبندیه در قصر عارفان بخارا اتفاق افتاده است.

از مهم‌ترین مریدان بهاءالدین خواجه علاءالدین عطار (م. ۸۰۲ق.) است که از خوارزم برای کسب فیض به بخارا نقل مکان کرده بود و دیگر خواجه محمد پارسا (م. ۸۲۲ق.) که نویسنده کتاب‌های فصل الخطاب و کلمات قدسیه است. بنا بر روایت کتاب قدسیه مولد خواجه محمد پارسا از برجسته‌ترین مریدان بهاءالدین نقشبند نیز بخارا بوده است. پس از بهاءالدین نقشبند جمله مریدان و سالکانِ روش و طریقت وی به اطراف عالم سفر می‌کنند تا مسلک شیخ خود را در پهنه عالم گسترش دهند. خواجه محمد پارسا در مدینه درگذشت و فرزندش ابونصر پارسا در بلخ مدفون است. یعقوب چرخ‌ی (م. ۸۵۱ق.) از مردم غزنین بود که به بخارا آمد و در دوشنبه درگذشت. عبیدالله احرار (م. ۸۹۵ق.) از مردم چاچ بود و در سمرقند درگذشت. مولانا عبدالرحمن جامی (۸۱۸-۸۹۸ق.) از مردم تربت جام بود که در هرات از دنیا رفت.

به این ترتیب سلسله نقشبندیه، که در دامن مادر بخارا رشد یافته بود، کم‌کم به شهرهای اطراف و سرزمین‌های دیگر راه یافت و در پایان قرن نهم ق. یکی از مهم‌ترین سلسله‌های طریقت در خراسان و ماوراءالنهر بود. آغاز حکومت صفویان در ایران مقارن با افول قدرت نقشبندیه است. با فتح هرات توسط صفویان در سال ۹۱۶ق. و به دنبال تخریب آرامگاه جامی و سعدالدین کاشغری (م. ۸۶۰ق.)

فعالیت نقشبندیان تا مدت‌ها در این سرزمین متوقف ماند. نقشبندیان که اهل تسنن بودند حوزه فعالیت خود را به خارج از مرزهای دولت صفوی کشاندند و به همین سبب باید از شکوفایی این طریقت در آناتولی و شبه‌قاره از قرن دهم ق. به بعد سخن گفت.

خواجه عیدالله احرار (م. ۸۹۵ق.) از مردم تاشکند و از مهم‌ترین چهره‌های نقشبندی است که در گسترش این طریقت نقش بسزایی ایفا کرده است. او بسیاری از مریدان خود را به مهاجرت به نواحی شرقی چون کاشغر و خجند و همچنین شبه‌قاره هند تشویق می‌کرد و برخی چون عبدالله الهی سماوی (م. ۸۹۵ق.) را به بازگشت به آناتولی و تبلیغ طریقت نقشبندی واداشت.

حمایت بزرگان دولت‌های سلجوقی و ایلخانی از صوفیان خراسان و فرارود
پس از دوران سامانیان روزگار دگرگون شد و از آن بزرگی‌ها و فضائل و صله‌های پادشاهان پیشین خبری نبود، اما در دوره پادشاهان قراخانی و قراختایی و غزنویان، سلجوقیان و چغتایی حمایت دولتیان از بزرگان علم و ادب و به‌خصوص عارفان و متصوفه خراسان و ماوراءالنهر گاه‌گاه وجود داشته است. در کتاب اسرارالتوحید از اعتقاد طغرل و چغری بیگ و ابراهیم ینال به ابوسعید ابی‌الخیر سخن رفته است. در هنگام خروج آل سلجوق در خراسان چغری و طغرل به زیارت به خدمت شیخ به مهنه می‌روند و بر دستان شیخ بوسه می‌زنند و ابوسعید «چغری را گفت: ما مُلک خراسان به تو دادیم و طغرل را گفت: مُلک عراق به تو دادیم». و مدتی بعد پیش‌بینی شیخ به حقیقت می‌پیوندد که در جنگ دندانقان پس از شکست مسعود غزنوی پادشاهی از خاندان مسعود به آل سلجوق منتقل می‌شود و آن را نتیجه فراست شیخ و اعتقاد و ایمان بزرگان آل سلجوق به صوفیه می‌دانند. در اسرارالتوحید از ارادت و اعتقاد بزرگان و حاکمان عصر به شیخ ابوسعید بسیار سخن رفته است.

حکایتی از سر فرود آوردن و سجده کردن ابراهیم ینال (برادر طغرل و شحنة نیشابور) در برابر ابوسعید وجود دارد^۱ که از قدرت و سلطنت شیخ در آن روزها حکایت می‌کند. این شخص بارها به خدمت شیخ می‌رسد تا مورد قبول و پذیرش وی قرار گیرد و هربار شیخ «نت‌وا» می‌گوید^۲ تا با اصرار زیاد کاغذی از شیخ می‌ستانند که در آن او را مورد تأیید خود قرار می‌دهد و ابراهیم وصیت می‌کند که هنگام مرگ او را با آن کاغذ به خاک بسپرنند.

سنجر بن ملک‌شاه (م. ۵۵۲ق.) از دوستان و حامیان عرفا و مشایخ صوفی بوده و اعتقادی تمام به صوفیان داشته است. در رساله صاحبیه از کمک نقدی پنجاه هزار دیناری وی به خانقاه دراویش سخن رفته است و در نامه‌ای که همراه آن ارسال می‌کند تقاضای نگارش سیره خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ق.) را دارد تا آن را با خود داشته باشد. مؤلف مقامات ژنده‌پیل از احترام و اعتماد سلطان سنجر به احمد جام ژنده‌پیل (۴۴۰-۵۳۶ق.) یاد می‌کند و مدعی است که سنجر یک بار نیز برای دیدار شیخ احمد به قریه معدآباد رفته است^۳. حشمت مؤید این نظر را تأیید می‌کند و معتقد است:

«قویاً محتمل است که سنجر نسبت به شیخ احمد ارادت می‌ورزیده و او را احترام می‌نهاد و رابطه‌ای نیز با او داشته است. بهترین گواه این امر... متن نامه‌ای است که شیخ احمد در جواب سلطان سنجر راجع به نشان دوستان حق نگاشته است»^۴.

مادر سلطان محمد خوارزمشاه نیز از طرفداران عارفان و صوفیان بوده و در مکاتیب بازمانده از مجدالدین بغدادی، عارف برجسته خوارزمی از شاگردان نجم‌الدین کبری، از حمایت‌های وی یاد شده است. از زنان برجسته خاندان‌های مغول در ایران یکی مادر منکوقآن، سرقویی بیکی، بود که هزار بالش نقره برای بنای مدرسه بخارا اختصاص داد و تولیت و اداره امور مدرسه را به عهده سیف‌الدین باخرزی (م. ۶۵۹ق.) گذاشت. «وی دستور داد تا دیه‌ها خریدند و بر آن وقف کرد

۲. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۱. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۳۴.

۴. همان، ص ۳۶.

۳. مقامات ژنده‌پیل، ص ۵۵.

و مدرسان و طالبان علم را بنشانند...^۱».

پس از حمله مغول، تصوف که دیرزمانی در خراسان و ماوراءالنهر رواج داشت رونقی افزون یافت. در دوره تیموریان و قرن هشتم و نهم ق. که اوج گسترش طریقت خواجگی و نقشبندی است باید از حمایت‌های تیمور گورکانی (۷۱۵-۷۸۳ق.) از عارفان یاد کرد و فرزندانش شاهرخ و بایقرا که در این طریق گوی سبقت را از دیگران ربودند و مرکزیت بخارا را به هرات منتقل کردند. عبدالرحمن جامی، عیدالله احرار و سعدالدین کاشغری از جمله صوفیان نقشبندی بودند که در مرکز حکومت تیموری یعنی هرات رحل اقامت افکنده بودند و به تعلیم و تربیت مریدان مشغول بودند.

گزارش‌هایی مبنی بر دیدارهای مکرر شاهرخ و امیرانش با مشایخ صوفی بازمانده است. شاهرخ دستان خود را رکاب می‌کرد تا خواجه حسن عطار بر مرکب نشیند و خود پیاده در رکاب او می‌رفت. درباره سلطان ابوسعید تیموری هم آورده‌اند که در کنار عیدالله احرار پیاده برفتی و احرار بر مرکب سوار بود.^۲

«خواجه محمد پارسا (م. ۸۲۲ق.) با حمایت میرزا شاهرخ به بخارا بازگشت و موجب افزایش علاقه و تمایل تیموریان به نقشبندیه شد. در زمان خواجه عیدالله احرار نقشبندیه در بیشتر مناطق ماوراءالنهر رواج یافته بود. یکی از پسران جامی به نام ضیاءالدین یوسف (م. ۹۱۹ق.) طی همکاری با ادیب و دولتمرد مشهور علی شیر نوایی توانست موجبات ورود سلطان حسین بایقرا به جمع طرفداران طریقت را فراهم آورد^۳».

«در دوره حاکمیت ازبکان در قرن دهم ق. خاندان‌های ازبک آن اندازه بر تعلق خاطر خود به تصوف و پیشوایان صوفیه مُصر بودند که گاه مایل بودند خود به‌عنوان صوفی شناخته شوند. عبدالعزیز شیبانی حاکم بخارا (م. ۹۵۶ق.) با شاگردی نزد شیوخ طریقت نقشبندی، گرایش و مسلک درویشانه، در زندگی و اشعار صوفیانه‌اش به‌عنوان رجلی از صوفیه و اهل ادب شناخته می‌شد^۴».

۱. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹.

۲. سلسله‌های صوفیه ایران، ص ۶۶.

۳. نقشبندیه، ص ۴۰۴.

۴. جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی، ص ۴۵۶.

از بخارا و هرات تا آناطولی و هندوستان

«از سده یازدهم تا سیزدهم ق. منطقه ماوراءالنهر شاهد یک دوره افول نسبی در صحنه فرهنگی است و محافل صوفیه از این قاعده مستثنی نبوده است. عمده آنچه در این دوره از فرهنگ صوفیه برجای مانده است رساله‌های تعلیمی با شماری محدود و بیشتر بازگوکننده تعلیم خواجه عبیدالله احرار و بیش از آن اشعاری فارسی و ترکی با مضامین صوفیانه است»^۱. ملاعبیدالله سماوی الهی در قرن نهم از آناطولی به سمرقند رفت تا دست ارادت به خواجه عبیدالله احرار دهد. به فرمان خواجه احرار پس از دریافت تعلیمات لازم راهی سرزمین خود در عثمانی شد تا به تبلیغ آیین بپردازد. امیراحمد بخاری (م. ۹۲۲ق.) از سمرقند با وی همراهی کرد و نخستین خانقاه‌های نقشبندیه در استانبول شکل گرفت. «گفته می‌شود سلطان محمد فاتح در جلسات درس الهی در مسجد ایاصوفیا شرکت می‌کرده است»^۲.

سلسله نقشبندیه از طریق خواجه باقی بالله (م. ۹۷۱ق.) در لاهور و دهلی گسترش یافت، اما یکی از مریدان باقی بالله یعنی شیخ احمد سرهندی (م. ۱۰۳۴ق.) معروف به مجدد بود که جایگاه رفیعی به طریقت نقشبندیه بخشید و تمام مریدانش خود را نقشبندیه مجددیه می‌نامیدند. پس از سرهندی میرزا مظهر جان جانان (م. ۱۱۹۵ق.) و خواجه محمد معصوم (م. ۱۰۷۹ق.) و دیگر پیروان ایشان به اشاعه طریقت نقشبندیه در شبه‌قاره پرداختند.

۱. جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی، ص ۵۳۰-۵۳۱.

۲. نقشبندیه، ص ۱۷.